



• شنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۹۷ • شماره ۱۰۲۹

حدیث روز

نگاه کردن به سه چیز عبادت است: به صورت پدر و مادر، به قرآن و به دریا. پیامبر اکرم(ص)،بحارالانوار

ذکر شنبه صد مرتبه «یا رب العالمین»

آیات نور

سوره الرحمن (۲)

قرآن، عظیم‌ترین نعمت الهی

جمله «علم القرآن» آغاز شمارش نعمت‌های الهی است و از آن جایی که قرآن کریم عظیم‌ترین نعمت‌های الهی بود، در قدر و منزلت مقامی رفیع تر از دیگر نعمت‌ها داشت، چون کلامی است از خدای تعالی که صراط مستقیم را ترسیم می‌کند و متضمن بیان راه‌های سعادت است، سعادتِ که آرزوی تمامی آرزومندان و هدف تمامی جویندگان است، بنابراین آن را جلوتر از دیگر نعمت‌ها قرار داد و تعلیم آن را حتی از خلقت انس و جنی که قرآن برای تعلیم آنان نازل شده است، جلوتر ذکر کرد.

در این آیه مفصول اول تعلیم حذف شده و تقدیر آن «علم الانسان» یا «علم الاتس و الجن» است. چون در این سوره هر چند یک بار، جن و انس را مخاطب قرار می‌دهد و اگر تعلیم قرآن مخصوص انسان‌ها بود و شامل جن نمی‌شد، صحیح نبود مرتب جن و انس هر دو را مخاطب کند. بعضی هم گفته‌اند مفعول اول آن که گفتیم حذف شده، رسول خدا(ص) یا جبرئیل است، یعنی خدا قرآن را به محمد(ص) یا به جبرئیل آموخته است.

تفسیرالمیزان
<div><div> </div></div>
<div><div> </div></div>
حکایت

پیدا و پنهان جهان

کیخسرو نشسته بود و روز عالم را در جام جِسم می‌نگریست. چون نقش هفت کشور را تماشا کرد، به سیر اختران پرداخت و همه را یک یک در جام جم عیان دید. آن گاه می‌خواست جمشید را نیز در جام ببیند، هرچه کوشید اثری از وی نیافت. سرانجام نقشی آشکار گردید و گفت: «ما را در خود ما نمی‌توانی ببینی. آن گاه که جسم و جان ما فانی شد، نام و نشانی از ما نماند. بپهوه مگرد، آن چه می‌بینی خود تو هستی، نه ما.»
تو باشی هر چه بینی ما نباشیم که ما هرگز دگر پیدا نباشیم

برگرفته از الهی‌نامه عطار

داستانک

جایگاه!

بزغاله ای که بر جایگاه بلندی ایستاده بود، به گرگی که از پایین می گذشت دشنام داد!گرگ نگاهی به بزغاله کرد و گفت: «تو مرا دشنام نمی دهی، بلکه این جای تو است که مرا دشنام می دهد.»

برگرفته از کتاب «من،منم؟»،گردآوری «امیرضائر میون»

اندکی صبر

غزل بنویس

مهناز ا...وردی

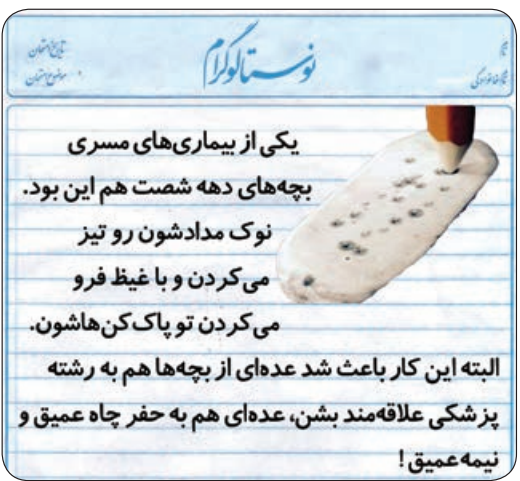
بیا برایم غزلی بنویس
به رنگ باران
که آبی باشد
مثل عشق...
بگذار طبیعت
در ازدیاد جلوه‌گری‌ها مان
کم بیاورد

دنیا به روایت تصویر



رویترز| شکار صحنه موج سواری، پر تغال

یادش بخیر



خودمونی

الکی خوش‌ها

الیه توانا |روزنامه نگار

فرق است بین امیدواری، روحیه جنگنده داشتن و خستگی‌ناپذیری با ژست خوشحال امیدوار گرفتن. یکی‌اش این که امیدواری و جنگجویی و خستگی‌ناپذیری، جایشان توی بوق و کرنا نیست و توی زندگی و عملکرد آدم‌ها خودشان را نشان می‌دهند. یعنی آن‌هایی که از گل‌های بیرون زده‌از درز آسفالت عکس می‌گیرند و پند و حکمت بزرگان برای این و آن می‌فرستند و سفرهایشان را توی چشم دیگران فرو می‌کنند، لزوماً همان انسان‌های امیدواری نیستند که جهان به وجودشان نیاز دارد. آن‌هایی که هنوز بوی بهبود ز اوضاع جهان می‌شنوند، یک گوشه این جهان مشغول کارهای مهم‌تری هستند.
دو این که آدم‌های امیدوار، نادان نیستند. یعنی وقتی بغل گوش شان جنگ در گرفته و همسایه‌شان پول دوا و درمان ندارد و کلی بچه به‌جای مدرسه، زندگی‌شان را کف خیابان می‌گذرانند، این‌ها شبیور به دست زیبایی‌های جهان را ستایش نمی‌کنند، می‌فهمند و می‌دانند دوروبرشان چه خبر است. امیدواری و تلاش برای بهبود، با واقع‌بینی منافاتی که ندارد اتفاقا به آن نیاز دارد. کسی که همه‌چیز را روشن و رنگی می‌بیند، ضرورت تغییر را حس نمی‌کند.

سه این که هرچقدر امیدوارهای واقعی می‌توانند به بهتر کردن حال دنیا و دیگران کمک کنند، تقلبی‌هایشان در عکس این کار مهارت دارند. کسی که جهان‌بینی و منش زندگی‌اش از حد نوشتن و گفتن یک‌سری جمله تکراری فراتر نمی‌رود و بدتر از آن، جهان‌بینی و منش زندگی دیگری را قرض گرفته است بدون این که درک و درونی‌اش کند، به دیگرانی که نقاب مثبت‌اش را جدی گرفته‌اند لطمه می‌زند. لطمه‌اش هم در این پیام‌ها نهفته: «تو اگر نقص و رنج و کمبودی حس می‌کنی و اگر نمی‌توانی هر روز به کائنات لیخندهای گل و گشاد تحویل بدهی، به دلیل این است که بدبینی و گرنه همه‌چیز خوب و خوش است، دلخوش و قانع باش».

بین دنیای عروסקی ساخته الکی خوش‌ها و دنیای واقعی، فاصله زیادی وجود دارد. اگر تحت تأثیرشان قرار بگیری، شما می‌مانید و این فاصله بزرگ پرت نشدنی!

نیم دقیقه‌ای

پیرزن خیلی مهربان!



پیرزن یک مشت بادام به راننده اتوبوس تعارف کرد. راننده اتوبوس خوشحال شدو تشکر کرد. گفت: «چرا همه بادام‌ها رو به من دادین و برای خودتون نگه نداشتین؟» پیرزن گفت: «این بادام‌ها برای دندانن های من خیلی سفتن!»
راننده اتوبوس با تعجب پرسید: «پس چرا از اینا می‌خریدی؟» پیرزن با لیخند گفت: «آخه شکلاتی که دورش بود رو خیلی دوست دارم!»

شعر طنز

ساکت می شوم

امیر حسین خوشی حال |شاعر و طنز پرداز

عمدتا ناچار، ساکت می شوم
چون که می ترسم مرا بیرون کنند
پیش از این‌ها معترض بودم ولی
گرم صحبت می شوم با دیگران
بس که قیمت‌ها عجیبند و غریب
چون که می ترسم ز بابایم شدید
هر که در بیماری اش کاری کند
آخر این شعر اگر دقت کنید

از سر اجبار، ساکت می شوم
در محل کار، ساکت می شوم
لاجرم این بار ساکت می شوم
منتها با یار ساکت می شوم
داخل بازار ساکت می شوم
لحظه اخبار ساکت می شوم
من شوم بیمار ساکت می شوم
هی شده تکرار «ساکت می شوم»



رویترز| نصب دیوار حائل در مرز آمریکا و مکزیک

شبکه‌های اجتماعی

• کنسول بازی «پی اس فور» فقط اون جاش که کنسول رو می‌خری بعد می‌بینی پول پنج تا بازی از پول خود کنسول بیشتر میشه، میری کنسولت رو می‌فروشی!
• والیبال نشسته خارجی فقط اون جاش که موقع شادی شون از من و تو هم سالم تر میشن!
• دلیل تنفر بچه‌های دهه شصتی از حموم تو بچگی این بود که والدین گرامی فکر می‌کردن دارن ته قابلمه مسی رو می‌سابن، نه سر بچه!
• تازه معضل لب تاب و لب تاب و لب تاب و فلابکس و فلابسک رو داشتم هضم می‌کردم که مایکروفر و ماکروفر و مایکرو ویو و ماکرو ویو از آشپز خونه اشاره کردن بیا!
• قبالا رنگ رخساره خیر می‌داد از سر درون، حالا باید بری استوری و پست ها و بیوی طرف رو بخونی تا بفهمی چشه!
• باز همین که فکر می‌کنین ما ویدیوهای رو که برامون می‌فرستین یا تو اینستا می‌دارین، پلی می‌کنیم و تاتهش می‌بینیم، نشون میده هنوزم به دنیا خوش بین هستین!
• اگه ماهیتابه‌ها می‌تونستن صاف روی گاز وایستن، دنیا جای بهتری برای زندگی می‌شد!
• آدم‌ها عکس کارت ملی شون هم با خودشون فرق داره، بعد توقع داری ظاهر و باطن شون یکی باشه؟

• ما معمولی‌ها اور جینال هم بیوشیم میگن فیکه!

• تنها راهی که من می‌تونم به صورت خودجوش درس بخونم، خراب شدنن همزمان لب تاب، گوشی و تلویزیون و سوختن فلتش و قطعی کامل تلفن و برق و قرنطینه کامل با فامیل و خانواده است!

دور دنیا

پسر ۸ساله عاشق بروس لی



بروس لی برسد. اولین بار وقتی ریوسی فقط پنج سال داشت با بروس لی آشنا شد و همان زمان پدرش لیلیما از او در حال انجام حرکات بروس لی در فضای مجازی منتشر کردو باعث معروف شدنش شد.

حرکت عجیب مرد عاشق فوتبال!



پرچم خالکوبی کند و به همه نشان دهد که هیچ کس به اندازه او عاشق تیم کشورش نیست! او همچنین پیراهن شماره ۱۰ را در پشت و روی کمرش خالکوبی کرده است و اگر کسی او را ببیند متوجه نمی‌شود که لباسی بر تن ندارد و سراسر بدنش خالکوبی شده است. کار خالکوبی بدن او در ۳۲ جلسه و در یک سال انجام شده است.

جوان فریبکار



هندی توانست تنها با یک گوشی پزشکی و یک روپوش سفید خودش را جای دکتری به‌نام ادنان خرم جابزند و پنج ماه یک کادر مجرب پزشکی بیمارستان را فریب دهد! او حتی در عمل‌های جراحی مشارکت داشت و تیجر بسیاری خوبی هم از خودش نشان داده بود. در طول این پنج ماه او بدون این که حقوقی دریافت کند بیماران بسیاری را ویزیت کرده بود و مشاوره های تخصصی پزشکی زیادی به دیگر پزشکان داده بود! هنوز مشخص نشده که دلیل این کار عجیب او چه بوده است!

در راندگی: مهربانی و گذشت را جایگزین خشم و غرور کنیم.



یاهو | ورزشکاری در حال بازی با روبات پینگ پنگ باز، آلمان

تفال

گر تیغ بار در کوی آن ماه
آیین تقوا مانیز دانیم

از اون لحاظ

شنبه موعود برای تغییر کردن

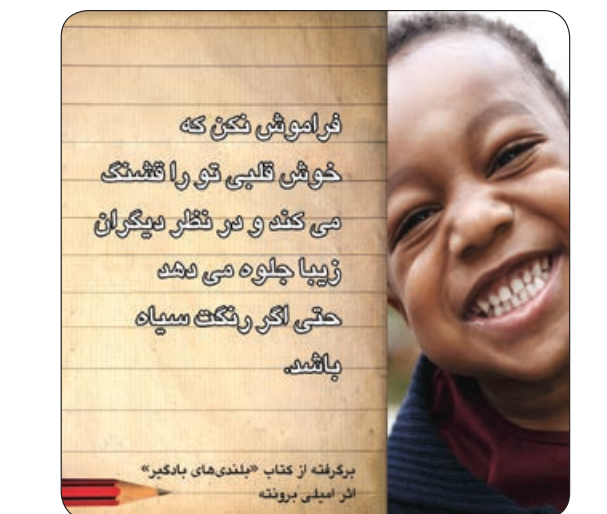
محمد علی محمدپور |طنز پرداز

از خواب که بیدار شدم دستم لای صفحه هفتصد و هفتاد و هشتم مثنوی معنوی حسابی کرخت شده بود و اولین حسی که داشتم تاسف برای این بود که دیشب نتوانستم تا صفحه هشتصد را بخوانم و خوابم برده است. ساعت را که نگاه کردم دیدم امروز وقت نمی‌کنم صبحم را با یکی از کتاب‌های «وین دایر» شروع کنم، بنابراین صبحانه را در حال خواندن شعرهای اخوان ثالث میل کردم و با عجله سه چهار کتاب را توی کیفم چپاندم و راه افتادم بروم سر کار.

توی تاکسی که نشستم آقای کناری من، قطع کنایش جوری بزرگ بود و آن را پهن کرده بود که من به سختی می‌توانستم کتابم را ببینم. تاکسی برای حرکت کردن تکمیل شده بود اما راننده اصرار داشت که به جای حساس رمانش رسیده است و اجازه دهیم همان فصل را تمام کند بعد حرکت کند که یکی از مسافران فداکاری کرد و مسئولیت بلند خواندن رمان راننده را بر عهده گرفت تا راننده راه بیفتد. با خوانده شدن هر پاراگراف، راننده نشانه‌گذاری‌های تمثیلی نویسنده از جامعه را تحلیل می‌کرد و می‌گفت این هم از خودشان است. توی مسیر وقتی اتومبیل کناری ناگهان جلوی تاکسی ما پیچید، راننده تاکسی، کتاب «کوری» را از پنجره بیرون برد و به سمت راننده جلویی گرفت و راننده جلویی هم کتاب «بیشعوری» را بیرون آورد و جواش را داد.

بقیه مسیرم را سوار مترو شدم. توی مترو هم همه سرشان توی کتاب‌های خودشان بود و آن‌هایی که کمی کتجکاوی‌شان گل می‌کرد یک نگاه توی کتاب همدیگر می‌انداختند اما کسی چیزی نمی‌گفت. بعضی‌ها می‌خندیدند چون کتاب طنز می‌خواندند و بعضی می‌گریستند چون کتاب عاشقانه می‌خواندند. نه بوی عرق زیر بغل بود نه بوی بد دهان. فقط بوی کاغذ می‌آمد. توی اداره هم هیچ کس پشت سر کسی حرف نزد و نهایت زیر آبی که از هم زدند این بود که شنبه‌دانه یکی از همکاران بعضی روزها اصلا لای هیچ کتابی را باز نمی‌کند. حرف خنده‌داری بود و مطمئتم هیچ کس باور نکرد. رئیس وقتی وارد شد با لیخند به همه من خرید کتاب از نمایشگاه بین‌المللی کتاب ایران را داد. همه کارمندا خوشحال شدند و مشغول چیدن فهرست کتاب‌های ما نظرشان شدند. از پنجره اتاقم نگاهی به نمای شهر انداختم. در همه شهر بوی ورق پیچیده بود. شنبه شلوغی بود و انگار همه مردم تغییر کردن را از همین شنبه شروع کرده بودند.

بریده‌ها



ما و شما

داستانک ، ترسانک ، سوتی ، شعر ، طرح ، عکس و هر ایده بامزه و جالب خود را به تلگرام ۰۲۱۵۲۰۳۹۱۵ یا پیامک ۰۹۲۰۰۹۹۹۹ بفرستید.

• دنیا به روایت تصویر خیلی عالیه، ممنون.
علی کشته‌گر، درگز
• آق کمال: جمعه این هفته کنکور کارشناسی ارشد دارم، برایم دعا کن!
آق کمال: خوب به موقع پیامک دادن! فکر کنم الان خودتانا هم مدنِ چی گلی به سر کنکور زدن!
• در زندگی سلام درباره تانک یک میلیون تنی با توجه به طول و عرض و ارتفاع تانک و وزن حجمی آهن و فولاد قطعاً اشتباه است. هزار تن ممکن است.
ما و شما: در مطلب گفته شده است که قرار بوده این تانک ساخته شود ولی نشده.
• مطلب مربوط به مخفیگاه جالب بود ولی دیگه نه اینا و نه هیچ جای دیگه امن نیست، چرا که همه خونه رو زیر و رو می‌کنن تا جاساز پیدا کنن! همین طور برای دزدها راهگشا بود!
• بریده کتاب ها و فتونکنه خیلی عالیه. هر روز چاپ کنید، چون خیلی قشنگ و آموزنده است.
• آداب و رسوم و پوشش زنان تر کمَن که در زندگی سلام چهارشنبه چاپ کرده بودین عالی بود. لطفاً از آداب و رسوم کردها، ترک‌ها و بختیاری‌ها هم مطلب چاپ کنید. ممنون.
علی
• از تهایی تترس، وقتی از تهایی بترسی هر آدم نالایی رو کنار خودت تحمل می‌کنی...
محمد جواد سلیمی
• در شگفتیم همه حروف الفبای فارسی حیف ندارند ز حرف «نون». مگه نون چه گناهی انجام داده که سزاوار چنین توهینی است؟!
• در زندگی سلام دلایلی که برای طلاق در ازدواج لاکچری‌ها آوردین به نظر اونایی که زخم خورده بی پولی و خساست همسرشون هستن واهی و پوچه. من حاضر بودم شوهرم ماهی ده میلیون بده، بره اصلاً نباشه! فقط پول بده!
• می‌خوام بگم همین جور که پنج شنبه‌ها برای اموات صلوات می‌فرستیم و آمزش اموات رو از خدا می‌خواهیم، طی هفته هم چند صلوات نذر سلامتی آقا امام زمان(عج) و تدرستی زنده هامون بفرستیم.
• زیبایی زندگی این است که بی‌خیب دعایت کنند. نبینی و نگاهت کنند. نباشی و یادت کنند. ندانی و دوستت بدارند.
علی پشکار، نیشابور